


تام، فُروشندِهِي كِيلِه

 Humphreys Odunga

 Zablou Alex Nguku

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

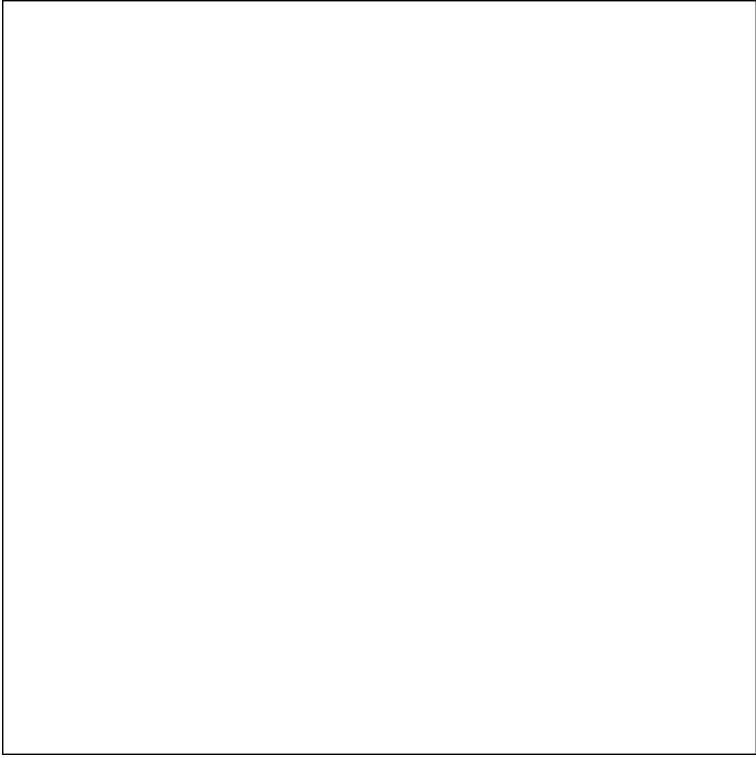
 2

 دري

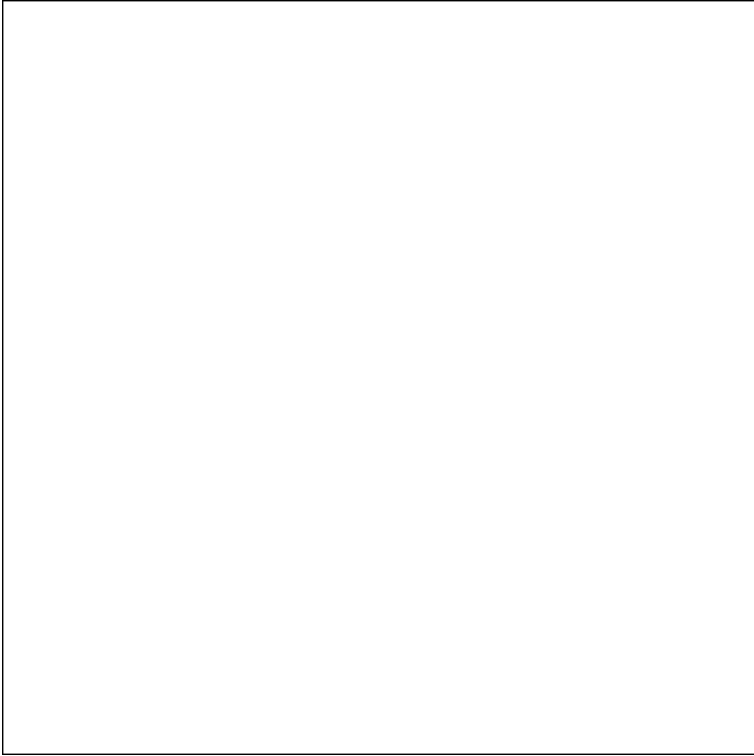
لام یک صندوق کیله هی رسیده ب خود حمل می گرد.



لام به فروشگاه رفت که کیله ه را بفروشد.



مردم در فروشگاه در حل خریدن میوه بودند.



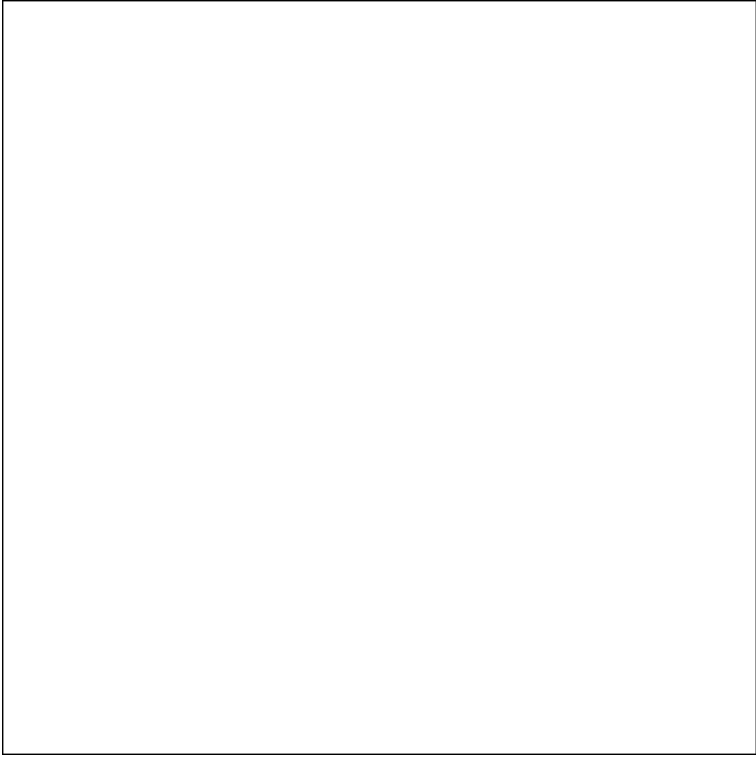
ولی هیچکس از کیله‌هی هم نمی‌خرید. آن‌ها ترجیح می‌دادند که
از زن‌ها میوه بخرند.

مَرْدُمِ مِی گُفْتَنَد دَر جَمْعِه ی ه، فَقَط زَن ه مِیوَه مِی فُرُوشَنَد. مَرْدُمِ
مِی پُرسِیدَنَد، “او چِگونَه مَرْدِی اَسْت؟”

وَلِيَّاهُمْ تَسْلِيمٌ نَّشُدْ. اَوْ صِدَا زَد، “كِيَلَه هِي مَرَا بِخَرِيْدَا! كِيَلَه هِي
رَسِيْدَهِي شِيْرِيْن مَن رَا بِخَرِيْدَا!”

زنی یک دسته از کیله‌ها را از صندوق برداشت. او بدقت به
کیله‌ها نگاه کرد.

آن زن کیلله را خرید.



مَرْدُمُ بِيَشْتَرِي بِه سَمَتِ غُرْفِه اَمَدَنَد. اَن ه كِيَلَه هِي لَام رَا خَرِيَدَنَد وَ
اَن ه رَا خَوَرَدَنَد.

خیلی زود، صندوق خلی شد. لام پول هیی که به دست آورده بود
را شمرد.

سپس هم هبون، بوره وکن خرید. او آن ه را در صندوقش
گذاشت.

لَامَ صَنْدُوقٍ رَا رُوِي سَرَشِ قَرَارِ دَادِ وَبِهِ خِنِه رَفْتِ.






Global Storybooks

globalstorybooks.net

تام، فُروشندِهِي كِيلَه

 Humphreys Odunga

 Zablou Alex Nguku

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

